

بررسی تطبیقی آیه خمس

صبح برزنجی

دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی

چکیده:

خمس به عنوان یک مسأله فقهی دارای جنبه‌های متعددی است. هر کدام از این جنبه‌ها در معرض تضارب و تقابل آرای فقهی واقع شده است.

مقاله حاضر در دو بخش جداگانه به بررسی مفاهیم کلی آیه ناظر به خمس و مسائل و ملاحظات فقهی آن می‌پردازد. در بخش مفاهیم کلی، معانی مفردات، ارتباط آیه خمس با آیات دیگر، تاریخ و سبب نزول مطرح می‌شود. در بخش دوم غنیمت با نهادهایی چون فیه، انفال و زکوة مقایسه می‌شود و اموال متعلق خمس، نصاب و مصارف خمس از نظر مذاهب مختلف فقهی به تفصیل مورد بحث واقع می‌شوند.

کلید واژه‌ها: خمس، غنیمت، فیه، انفال، ذوی القربی، یتامی، مساکین، ابن السبیل.

«و اعلموا انّ ما غنمتم من شيء فانّ الله خُمسُهُ و للرّسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کتتم اَمْتَمْتُمْ بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان و الله علی کل شیء قدیر».

آیه چهل و یکم از سوره انفال موسوم به آیه خمس از جمله آیات احکام محسوب است و بیشتر مسایل و مقررات فقهی راجع به خمس از آن استنباط شده است. از همین روست که این آیه بیشتر از مفسران، طرف توجه فقیهان و مورد تجزیه و تحلیل آنان واقع شده است. خمس در کنار فیه و صدقات از جمله منابع مالی و درآمدهای عمومی

مسلمین است و چون به تناسب گسترش قلمرو سرزمین‌های اسلامی و توسعه و تزايد شئون و مناسبات سیاسی و اقتصادی مسلمانان، منابع مالی هم بیش از پیش مورد توجه و اهتمام واقع شده، آیه مورد بحث هم به عنوان دلیل تفصیلی ناظر به احکام خمس غنایم به همان نسبت توجه فقهای مذاهب مختلف را به خود جلب کرده است. آنچه در این مقاله مورد نظر است، مطالعه تطبیقی احکام فقهی مستنبط از آیه مورد بحث است. ولی پیش از آن در بخشی مستقل مفاهیم کلی و احکام عام آیه باید مورد بحث واقع شود.

بخش اول - مفاهیم کلی

۱-۱ معانی مفردات:

غنیمت در لغت به آنچه بلا عوض به دست آید گفته می شود، اعم از منافع و اعیان؛ خواه از راه جنگ و ستیز، خواه از طریق غیر از آن. چنان که در احادیث نبوی آمده است: «الرَّهْنُ لِمَنْ رَهْنَهُ لَهُ غَنْمُهُ وَ عَلَيْهِ غَرْمُهُ» و نیز چنان که شاعر گفته است:

و قد طُوِّفَتْ فِي الْأَفَاقِ حَتَّى رَضِيتُ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالْأَيَّامِ

اما در اصطلاح فقهی، غنیمت بر آنچه در حال جنگ از راه قهر و غلبه از غیر مسلمانان اهل حرب گرفته شود اطلاق می گردد و آنچه بدون جنگ از آنان اخذ شود «فیء» نام دارد. این قول گروهی از فقهای تابعین از جمله عطاء و سفیان ثوری است و دیگر فقهای اهل سنت هم چنین اعتقادی داشته اند. علامه قرطبی که تفسیرش صبغة فقهی دارد، پس از تحقیق مدلول لغوی غنیمت گفته است که با وجود وسعت مفهوم لغوی این لفظ و اطلاق آن بر هر آنچه با سعی و کوشش بدست می آید، غنیمت مورد نظر در آیه مورد بحث، اموالی است که در نتیجه جنگ و قهر و غلبه با غیر مسلمانان به دست می آید. او معتقد است که این تخصیص به واسطه عرف شرع است.^۱ قرطبی (۱/۸) ضمن بیان تفاوت میان فیء و غنیمت قول طرفداران ترادف این دو اصطلاح شرعی را ضعیف می شمارد. عین این مطالب در تفاسیر دیگر از جمله البحر المحیط ابو حیان (۴/۴۹۷)،

۱. در باره جواز تخصیص با عرف (نک. الشوکانی ۱/۱۳۹؛ الزحیلی ۱/۲۵۶، الخضری بک، ۱۸۵؛ السبکی، ۲/۳۵).

روائع البیان صابونی (۶۸۱/۱) والمیزان از تفاسیر شیعی (۸۹/۵) آمده است. فاضل مقداد از مفسران شیعی ضمن بیان مطالب مذکور می‌گوید عین این معانی از امام محمد باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) روایت شده است (۲۴۸/۱). با این حال منابع فقهی امامیه مدلولی عام‌تر از این برای غنیمت قائل شده‌اند که در محل خود مطرح خواهد شد.

خمس در لغت چنان که در مقایس اللغة و لسان العرب آمده، یک بخش از پنج بخش هر چیز است. عدی بن حاتم از یاران پیامبر گفته است: «رَبَعْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَخَمَسْتُ فِي الْإِسْلَامِ» یعنی هم در جاهلیت و هم در اسلام فرماندهی جنگجویان را عهده‌دار بوده‌ام و از غنائم به دست آمده بهره‌ای برده‌ام. اما در اصطلاح شرعی، خمس عبارت است از یک پنجم از غنائم جنگی و برخی اموال دیگر که در موارد مذکور، در آیه مورد بحث مصرف می‌شود (السیوری ۲۴۸/۱؛ الصابونی، ۶۸۱/۱؛ المتطوری، ۴۴/۳؛ نزه حماد، ۱۲۷).

ذوی القربی در لغت به طور کلی خویشاوندان نسبی هستند. ولی این که مصادیق این عنوان عام در آیه مورد بحث چه کسانی هستند محل خلاف است. قرطبی اقوال مختلفی مربوط به این مسأله را در سه قول خلاصه کرده است. قول اول تمامی کسانی را که پیامبر در جریان دعوت و انذار به صفا فرا خوانده است، مشمول عنوان ذوی القربی می‌داند. قول دوم، بنی هاشم و بنی مطلب را مصداق این عنوان می‌شمارد. اصحاب این قول، شافعی، احمد، ابو ثور، مجاهد، ابن جریر و مسلم بن خالداند و جمهور اهل سنت همین قول را پذیرفته‌اند^۱. قول سوم ذوی القربی را منحصر در بنی هاشم می‌داند. مجاهد، علی بن الحسین، مالک، ثوری و اوزاعی بر این اعتقاد بوده‌اند (قرطبی ۱۲/۸).

۱. از نظر اهل سنت تخصیص ذوالقربی به بنی هاشم و بنی مطلب و اخراج بنی نوفل و بنی عبد شمس از شمول آن، سنت نبوی است و توسط خود پیامبر صورت گرفته است. مبنای فعل نبوی هم همراهی بنی هاشم و بنی المطلب با مسلمین در قضیه شعب ابی طالب بوده است. جبیر بن مطعم روایت کرده که چون پیامبر از خمس غنائم سهمی به بنی هاشم و بنی مطلب داد من و عثمان بن عفان در این باره از ایشان سؤال کردیم فرمود: «انهم لم يفارقوني في جاهلية ولا اسلام و انما بنو هاشم و بنو المطلب شيء واحد». ثم شیک بین اصابعه» (الشیرازی، ۲۴۷/۲؛ المراغی ۴/۴).

فقه‌های امامیه از قول سوم طرفداری کرده‌اند. فاضل مقداد با استناد به روایات منقول از امامان شیعه قول امامیه را تقویت کرده است (السیوری، ۱/۲۵۲).

یتامی جمع یتیم از ماده یتم به ضم و فتح اول است. یتیم نسبت به انسان، مرگ پدر در ایام کودکی و در خصوص حیوانات مرگ مادر در همین ایام است (ابن منظور، ۱۲/۶۴۵؛ الرازی، ۸۸۵). با این حال فقها درباره این که ایتم موضوع آیه غنیمت چه کسانی هستند اختلاف کرده‌اند. از نظر اهل سنت کلیه کودکان نابالغ مسلمان که پدر خود را در ایام صغر از دست داده‌اند تا سن بلوغ و به شرط حاجت، مشمول حکم آیه هستند و میان دختر و پسر در این باره تفاوتی نیست و این که بلوغ پایان یتیم است مستند به حدیث شریف نبوی است که فرموده است: «لَا يُتِمُّ بَعْدَ حُلُمٍ» (الطبری، ۱۰/۷؛ الماوردی، ۲۲۷). از نظر امامیه مراد از یتامی در آیه محل بحث، اطفال پدر از دست داده بنی هاشم است (السیوری، ۱/۲۵۱).

مسکین کسی است که از متاع و مظاهر دنیوی هیچ ندارد. این که فقیر و مسکین چه نسبتی باهم دارند، محل خلاف است؛ ابن سکیت گفته است که فقیر بهره‌ای از معاش دارد و مسکین محتاج محض است. بر خلاف او اصمعی معتقد است که مسکین حالی بهتر از فقیر دارد. یونس با ابن سکیت هم عقیده است. او می‌گوید از یک اعرابی پرسیدم: «تو فقیری؟» گفت: «نه مسکینم». در این میان ابن الاعرابی میان این دو لفظ تفاوتی قائل نبوده است (الرازی، ۶۱۳). در هر حال مصادیق مساکین موضوع آیه غنیمت از لحاظ فقهی مورد اختلاف است. از نظر اهل سنت مراد نیازمندان مسلمین است یعنی آنان که از عهده تأمین مایحتاج خود بر نمی‌آیند (الطبری، ۱۰/۷؛ الماوردی، ۲۲۸؛ الصابونی، ۱/۶۸۱) ولی امامیه باز هم این عنوان عام را به مستمندان بنی هاشم تخصیص داده‌اند (الطبرسی، ۲/۵۴۴).

ابن السبیل مسافری است در راه مانده که قصد رجوع به دیار خود دارد، ولی زاد سفر و اسباب رجوع ندارد (ابن منظور، ۱۱/۳۲۰). اهل شرع در این باره هم اختلاف کرده‌اند. اهل سنت مسافران مسلمان را به شرط نیاز، ابن سبیل می‌دانند و در این باره میان کسانی که در آغاز سفر هستند و آنان که در اثنای سفر به فقر و فاقه دچار شده‌اند، تفاوتی قائل نیستند (الماوردی، ۲۲۸؛ البیضاوی، ۱/۳۹۴) گرچه از ابن عباس نقل شده

که او مهمانان فقیر وارد بر مسلمین را اعم از مسلمان و غیر مسلمان، ابن سیل تلقی می‌کرده است (الطبری، ۷/۱۰). امامیه در اینجا هم مسافران بنی هاشم را مورد نظر دانسته‌اند (السیوری، ۲۵۳/۱؛ الطبرسی، ۵۴۵/۲).

۱-۲. ارتباط با آیات دیگر

آیات پیش از آیه غنیمت، دربارهٔ مشرکان است و خصوصاً دو آیه سی و نه و چهل به جنگ با آنان مربوط می‌شود و در این آیات تلویحاً از پیروزی پیامبر و یاران او در این جنگ محتمل بحث شده است. از همین رو در آیه ۴۱ یا آیه غنیمت، حکم یکی از نتایج این پیروزی یعنی مسأله غنائم و کیفیت تقسیم و موارد مصرف آن بیان شده است.

اما در خصوص رابطهٔ آیه خمس و آیه انفال (انفال/۱) جمهور اهل سنت چنین رابطه‌ای را از نوع اجمال و تبیین دانسته‌اند. در این دیدگاه انفال مفهوماً همان غنائم است که حکم مجمل آن در آیه اول و تفصیل مطلب در آیات دیگر از جمله آیه غنیمت آمده است. در برابر این، گروهی آیه غنیمت را ناسخ آیه انفال دانسته‌اند (ابن کثیر، ۲؛ الصابونی، ۶۶۷/۱). قرطبی از جمله قائلان به نسخ است و این قول را به جمهور که ظاهراً منظور وی جمهور مالکیه است نسبت می‌دهد (۲/۸). این اختلاف نظر در تفسیر طبری (۱۱۸/۹) هم آمده است.

در خصوص نسخ به طور کلی چند مسأله مهم وجود دارد. این مسایل چنان که در اتقان سیوطی (۲۴/۲) آمده عبارتند از: وجود تعارض قطعی میان احکام آیات، ثبوت نقل صریح از پیامبر یا صحابه و علم به تأخر ناسخ. دو مسأله نخست دربارهٔ دو آیه غنیمت و نفل صادق نیست. با وجود امکان جمع میان احکام این دو آیه، اعتقاد به نسخ خلاف اصل و غیر ضروری است. هیچ نقل صحیحی هم در این باره در دست نیست و چون با تکیه بر اجتهاد و تأویل نمی‌توان قائل به نسخ بود، عقیده دوم را مرجوح بلکه مردود باید شمرد. بنا بر آنچه فاضل مقداد در کنز‌العرفان نقل کرده، امامیه هم به دلیل مغایرت موضوع دو آیه، قائل به نسخ نبوده و از نظر جمهور اهل سنت طرفداری کرده‌اند (السیوری، ۲۵۶/۱). به طور کلی از نظر امامیه انفال غیر از غنائم است و مصادیق آن عبارتند از: فیء، نی‌زارها، کوه‌ها و جلگه‌ها و اراضی موات، درختان و معادن موجود در

آنها، صوافی ملوک اهل حرب، غنائمی که بی اذن امام به دست آمده و ترکۀ بلا وارث. تکلیف انفال، راجع به پیامبر و جانشینان ایشان است که می‌توانند در مصارف شخصی خود و خانواده خود مصرف نمایند؛ حتی در پاره‌ای از روایات، غنایم بدرهم از عداد انفال به حساب آمده و گفته شده که پیامبر صرفاً از روی تفضّل بر یاران خود تقسیم کرده‌اند. از نظر امامیه گرچه انفال لغتاً غنایم را هم در بر می‌گیرد ولی از لحاظ فقهی اموالی است که به پیامبر و جانشینان ایشان اختصاص دارد (مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ۱۳۰/۲؛ العاملی ۸۴/۲).

رابطه میان آیه غنیمت با آیه فیء (حشر/۷) هم محل خلاف است. در این باره هم بعضی قائل به نسخ بوده و آیه خمس یا غنیمت را ناسخ آیه فیء دانسته‌اند. بنا به گفته طبری، قتاده از فقهای تابعین چنین اعتقادی داشته است. به نظر او پس از نسخ آیه فیء، مستحقیق دریافت فیء، از خمس غنایم بهره‌مند می‌شوند (الطبری، ۱۰/۲). اعتقاد به نسخ چنان که قرطبی اشاره کرده نادرست است چرا که از جمله شروط نسخ تأخر ناسخ است. آیات سورۀ حشر مدتها پس از آیه غنیمت نازل شده‌اند؛ مقدم چگونه می‌تواند ناسخ مؤخر باشد (قرطبی، ۱۴/۱۸). فاضل مقداد از امامیه همین نظر را پذیرفته است (السیوری، ۲۵۶/۱).

ابوالحسن ماوردی (صص ۲۲۶-۲۳۲) که معتقد به نسخ نبوده، در الاحکام السلطانیه، فیء و غنیمت را از دو جهت متفق و از دو جهت دیگر مختلف دانسته است. وجه اول از دو وجه اتفاق این است که فیء و غنیمت هر دو از غیر مسلمانان گرفته می‌شود و وجه دوم این که مصارف خمس در هر دو یکی است. وجوه اختلاف میان آن دو هم این است که اولاً غنایم با جنگ و قهر و غلبه به دست می‌آید و فیء با گذشت و بخشش. ثانیاً مصارف چهار پنجم مابقی پس از وضع خمس در دو مال مورد بحث متفاوت است.

ابوبکر بن العربی با قرار دادن آیه غنیمت در کنار دو آیه ششم و هفتم از سورۀ حشر و

۱. «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِينَ الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»

مقایسه مفاد و سیاق سه آیه، نتیجه می‌گیرد که بدون ضرورت اعتقاد به نسخ و با توجه به وحدت سیاق، باید دو آیه ششم و هفتم سوره حشر را دارای وحدت موضوع و هر دو را ناظر به فیه یعنی اموال به دست آمده بدون جنگ دانست و آیه خمس یا غنیمت را راجع به کیفیت تقسیم اموال تحصیل شده از راه جنگ به شمار آورد (قرطبی ۱۴/۱۸). بر خلاف نظر ابن العربی، فاضل مقداد از امامیه، الحاق آیات حشر به آیه خمس را بهتر دیده و آیات حشر را مؤکد آیه اخیرالذکر دانسته است. این مطلب از عبارات طبرسی (مجمع البیان، ۵/۲۶۱) هم قابل استنباط است. گرچه او خود روایتی هم در خصوص شمول آیات حشر به ایتام و مساکین و ابن سیل مسلمین و تخصیص موارد مصرف خمس به اهل بیت نقل می‌کند.

فاضل مقداد ضمن بحث از آیه غنیمت به آیات دیگری از جمله آیه «و آت ذاللقربى حقه» (اسراء / ۲۶) و آیه «ان الله يأمر بالعدل والاحسان وإيتاء ذی القربى...» (نحل / ۹۰) هم اشاره کرده و میان این آیات و آیه غنیمت ارتباطی قائل شده است و مفاد این آیات را تأکید بر ضرورت توجه به خویشان پیامبر و حقوق و امتیازات ویژه آنان دانسته است. او برای تقویت نظر خود به برخی روایات و آرای پیشینیان استناد کرده است. ولی باید دانست که تخصیص عناوین عام مذکور در اینگونه آیات به اقربای پیامبر مستبعد و محتاج به مخصّص معتبر است. عموم الفاظ و سیاق عبارات آیات مورد اشاره دلالت روشنی بر شمول احکام آنها به همه مؤمنان و ضرورت توجه آنان به خویشاوندان خود دارد. توجه به خویشاوندان و دستگیری از آنان از شمار مکارم اخلاقی است و اختصاصی به خویشان پیامبر و حتی اقربای مسلمین هم ندارد. چنانکه در آیه هشتماد سوم از سوره بقره^۱، نیکوکاری در حق والدین، خویشاوندان، ایتام و مساکین از جمله موارد اخذ میثاق از بنی اسرائیل تلقی شده است. آیا می‌توان گفت بنی اسرائیل هم مأمور به اعطای حقوق و امتیازات اهل بیت پیامبر اسلام بوده‌اند؟ چنین است که مفسر

۱. متن آیه مبارکه: وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُعْرِضُونَ.

شیعی طبرسی (۳/۳۸۰) چنین تخصیصی را با عباراتی مشعر به تضعیف بیان کرده است.

۱-۳. تاریخ و سبب نزول^۱

آنگونه که ماوردی نقل کرده (ص، ۲۴۵)، ابوامامه باهلی گفته است: از عبادۀ بن الصامت دربارهٔ آیه اول سوره انفال سؤال کردم گفت: «این آیه دربارهٔ ما اصحاب بدر و اختلاف نظری که دربارهٔ تقسیم غنائم آن داشتیم نازل شد. ما در این باره بدخلقی کردیم. خداوند آن را از دست ما خارج کرد و به پیامبر سپرد. ایشان هم آن را میان مسلمین به طور مساوی تقسیم کرد و ذوالفقار را که شمشیر منبه بن الحجاج بود برای خود برداشت. پیامبر تنها سهم خود را برداشت نه یک پنجم کل غنائم را، تا این که بعد از بدر آیه **واعلموا انما غنمتم من شیء...** نازل شد و خداوند خود کیفیت تقسیم غنائم را بیان کرد، چنان که چگونگی تقسیم صدقات را هم بیان کرده است. اولین غنیمتی که پیامبر پس از بدر به پنج بخش تقسیم کرد غنائم بنی قینقاع بود». واقدی هم معتقد است که آیه غنیمت ناظر به غنائم غزوۀ بنی قینقاع است. به اعتقاد او آیه مورد بحث درست یک ماه و سه روز بعد از جنگ بدر نازل شده است. ولی از نظر کلبی آیه در جنگ بدر و در خصوص غنائم حاصل از آن نازل شده است. بعضی از مفسران اهل سنت به نقد نظر واقدی اکتفا کرده (ابوحیان، ۴/۴۹۶) و بعضی دیگر بدون ترجیح هر دو نظر را نقل کرده اند (النیسابوری، ۱۰/۳). بعضی هم به جمع میان اقوال پرداخته و در نهایت نتیجه گرفته اند

۱. تقسیم غنائم از احکام امضایی اسلام است. پیش از اسلام هم قبایل عرب پس از پیروزی در جنگ به تقسیم اموال بدست آمده از دشمن می پرداختند. سهم عمده ای از این اموال از جمله یک چهارم آن به هنگام تقسیم به رئیس قبیله و مابقی به جنگجویان داده می شده است. شاعری در این باره خطاب به رئیس قبیله گفته است: **«لک المرباع منها والصفایا و حکمک والنشیطة والفضول»**.

پیش از این به قول عُدی بن حاتم هم در این باره اشاره کردیم. با این حال از لحاظ شرعی گفته می شود که تصرف و تقسیم غنائم برای انبیای پیشین جایز نبوده و از احکام اختصاصی پیامبر اسلام است. بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله نقل کرده اند که پیامبر (ص) فرموده است: «پنج چیز به من اعطا شده که پیش از من به هیچ پیامبری اعطا نشده است: دشمنان از مسافت یک ماهه از من هراس دارند؛ همه جای زمین برای من مسجد و پاک اعلام شده...؛ غنائم برای من حلال شمرده شده؛ پیش از من برای کسی حلال نبوده است؛ مقام شفاعت به من اعطا شده؛ من برای دعوت عموم مردم مبعوث شده ام».

که احتمالاً آیه غنیمت بعد از جنگ بدر نازل شده، ولی نخستین مورد اجرای آن، تقسیم غنائیم به دست آمده در جنگ بنی قینقاع بوده و غنائیم بدر پیش از آن از روی اجتهاد و تفضّل به طور تساوی تقسیم شده است. رشید رضا با استناد به آرای ابن حجر در فتح الباری، این عقیده را ترجیح داده است (المنار، ۱۰/۴).

بخش دوم - ملاحظات فقهی

۱-۲. مقایسه غنیمت و فیه

چنان که پیش از این اشاره شد، نسبت میان غنیمت و فیه مورد اختلاف است. بعضی این دو را مترادف و از حیث احکام و اقسام یکی دانسته‌اند. بعضی دیگر موضوع یا متعلق غنائیم را اموال منقول و موضوع فیه را اموال غیر منقول از قبیل اراضی و عقارات شمرده‌اند. از فقهای تابعین، مجاهد چنین اعتقادی داشته است (الصابونی، ۱/۶۸۴). در برابر این دو گروه، جمهور اهل سنت غنائیم را اموال به دست آمده از راه جنگ و جهاد و فیه را اموال تحصیل شده از اهل حرب از راه گذشت و مصالحه یا بعد از اتمام جنگ دانسته‌اند. قرطبی که خود طرفدار نظر جمهور بوده معتقد است که با وجود اقتضای عموم لفظ غنیمت، عرف شرع آن را به اموالی که از طریق جنگ با غیر مسلمین تحصیل شده، تخصیص داده است. ولی فیه چنان که از مفهوم لغوی و آیات راجع به آن برمی‌آید، اموالی است که بدون جنگ و استفاده از قوای نظامی به دست آمده باشد (قرطبی، ۱۴/۱۸). پیش از این گفته شد که ابوالحسن ماوردی فیه و غنیمت را از این حیث که هر دو از غیر مسلمانان تحصیل می‌شود و موارد مصرف خمس هر دو یکی است، متفق می‌داند ولی از این جهت که اولاً بر خلاف فیه، غنائیم با جنگ و غلبه به دست می‌آید و ثانیاً موارد مصرف چهار پنجم مابقی بعد از وضع خمس در فیه و غنائیم یکی نیست، آن دو را متفاوت می‌شمارد^۱. به نظر ماوردی (صص ۲۳۲-۲۲۶) رابطه

۱. درباره موارد مصرف چهار پنجم مابقی فیه در مذهب شافعی، بنا به گفته ماوردی (۲۴۸-۲۲۸) که خود شافعی مذهب است، دو قول وجود دارد: قول اول آن را متعلق به سپاهیان و قول دوم از آن مصالح عامه مسلمین از جمله تجهیز و تقویت سپاه می‌داند. ولی چهار پنجم مابقی غنائیم در این مذهب اختصاصاً متعلق به مجاهدین حاضر در جنگ است.

غنیمت و فیه در حقیقت رابطه اصل و فرع است و فیه از متفرعات غنیمت محسوب است؛ به همین جهت هم احکام و اقسام غنائیم بیشترند. این نظر ماوردی که نخست توسط شافعی مطرح شده، در عمده تفاسیر آیات الاحکام منعکس و برای درستی آن استدلال شده است. تفسیر الجامع لاحکام القرآن قرطبی که پیش از این به آن اشاره شد از جمله این تفاسیر است.

۲-۲- مقایسه غنائیم و انفال

انفال جمع نفل، در لغت به معنی مازاد بر اندازه لازم یا واجب است. چنان که اهل لغت، فرزند فرزند و اهل شرع، عبادت‌های استحبابی را نافله می‌نامند. در هر حال نفل از جمله عایدات انسان است، چنان که لبید بن ربیعہ شاعر مخضرم گفته است: «إِنَّ تَقْوَىٰ رِبْنَا خَيْرٌ نَفْلٍ». این معنی ظاهراً بعدها به اموال تحصیل شده از طریق جنگ و منازعه تخصیص یافته است. شاهد این گفته شاید شعر عنتره باشد که گفته است:

أَنَا إِذَا أَحْمَرُ الْوَعْيُ نَرَوِي الْقَنَا وَ نَعْفُ عِنْدَ مَقَاسِمِ الْإِنْفَالِ

از این راه می‌توان اختصاص نفل به اموال به دست آمده پیش از تقسیم غنائیم را که به عنوان یک قول در بعضی از تفاسیر آمده (المراغی، ۱۶۱/۳) تضعیف نمود. این گونه مناقشات جنبه لغوی دارند و از لحاظ شرعی مفسران اهل سنت ظاهراً همه جا انفال و غنائیم را یکی دانسته‌اند (البیضاوی، ۳۸۳/۱؛ جلالین، ۳۸۳/۱، المراغی ۱۶۱/۳؛ السید سابق، ۵۴/۳). نکته قابل ذکر آن که جمهور اهل سنت حکم به مشروعیت تصرف انفال را مجمل و آیات و احادیث راجع به غنائیم را مبین این حکم مجمل دانسته‌اند. اعتقاد به نسخ آیه ناظر به انفال توسط آیه غنیمت که تفصیل آن گذشت مورد توجه و موافقت جمهور علمای اهل سنت و امامیه واقع نشده است.

از نظر امامیه انفال مفهوم و مصادیقی عام‌تر از غنائیم دارد. سرزمین‌هایی که بدون جنگ تصرف شده، اراضی موات، بیشه‌ها، صفایا، ترکه بلا وارث و اقطاع پادشاهان مصادیق انفال محسوب می‌شوند. ظاهراً در این مذهب، فیه و انفال مساوی‌اند و هر دو در برابر غنائیم قرار می‌گیرند. در هر حال امر انفال موکول به نظر پیامبر و بعد از ایشان موقوف به نظر امام است و دیگران حق تصرف در آن را ندارند. تنها در زمان غیبت است

که شیعیان به نیابت از امام غایب می‌توانند در آن تصرف کنند و در منافع خود یا مصالح عمومی مصرف نمایند (مغنیة، فقه الامام جعفر الصادق، ۲/۱۳۰؛ العالمی، ۲/۸۴).

۲-۳. مقایسه خمس غنایم و زکات

بر خلاف علمای امامیه که احکام خمس غنایم را بلافاصله بعد از مباحث مربوط به زکات مطرح می‌کنند (العالمی، ۲/۶۲)، فقهای اهل سنت غالباً مسائل و مقررات مربوط به خمس را در ذیل احکام جهاد مورد بحث قرار می‌دهند و چون فیء و غنایم و طرق تقسیم آنها را از فروع مسائل جهاد می‌دانند، کمتر به بررسی آنها در ذیل ابواب و عناوین مستقل می‌پردازند. ظاهراً تنها کسانی چون ابو عبید قاسم بن سلام، ابوالحسن ماوردی و قاضی ابویعلی الفراء مسائل فیء و غنایم را در ابواب و مباحث مستقل به تفصیل مورد بحث قرار داده‌اند. ابو عبید در کتاب الاموال و ماوردی در الاحکام السلطانیة خمس فیء و غنایم را قسیم صدقات و زکوات دانسته و میان این دو مورد از موارد اموال عمومی، جهات افتراقی قائل شده‌اند. وجوه افتراق این دو از نظر ماوردی چهار امر است: اول این که زکات با هدف تطهیر انفس و اموال از مسلمانان دریافت می‌شود، ولی خمس فیء و غنایم با انگیزه انتقام از غیر مسلمانان گرفته می‌شود. دوم این که مصارف صدقات منصوص است^۱ در حالی که مصرف بخشی از فیء و غنایم، موقوف به اجتهاد امام است. سوم این که مالکین اموال متعلق زکات، خود می‌توانند به تقسیم آن میان مستحقین قیام کنند، ولی اهل فیء و غنایم چنین اجازه‌ای ندارند و تنها اهل اجتهاد از والیان می‌توانند در این باره اقدام کنند. چهارمین وجه از وجوه اختلاف به موارد مصرف دو مال مورد بحث مربوط می‌شود. موارد مصرف زکات عبارتند از اصناف هشتگانه فقراء، مساکین، عاملین، مؤلفه القلوب، آزادی بردگان، بدهکاران، مجاهدان و در راه ماندگان ولی موارد مصرف خمس فیء و غنایم چنانکه خواهد آمد، عبارتند از سهم پیامبر (ص)، ذوی القربی، ایتام، مساکین و ابناء السبیل.

۱. مراد، نصّ آیه ۶۰ سوره توبه است: «انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفه قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله وابن السبیل. فریضة من الله والله علیم حکیم» پیش از نزول این آیه صدقات با اجتهاد نبوی تقسیم می‌شده است (نک: ماوردی، ۲۲۰).

۲-۴- اموال متعلق خمس

این که اموال متعلق خمس کدامند، محل خلاف است و خصوصاً امامیه به توسعه مصادیق این اموال تمایل تمام داشته‌اند. با استقرای موارد متفرق در منابع فقهی مذاهب مختلف و صرف‌نظر از اختلافات موجود، مصادیق اموال مورد بحث را در موارد زیر می‌توان محصور نمود:

فیء، غنیمت، معدن، گنج، غوص، ربح مکاسب، حلال آمیخته با حرام، زمینی که مالکیت آن از مسلمان به ذمی منتقل شده، ارث، هبه و صدقه.

چون از این موارد برخی محل وفاق و بعضی مورد خلاف‌اند ناگزیر باید به بررسی موردی آنها از دیدگاه مذاهب فقهی پرداخت.

فیء

فیء چنان که گذشت کلیه اموالی است که بدون توسل به جنگ و قهر و غلبه از غیر مسلمانان به دست می‌آید اعم از مال الصلح، جزیه، عشر متاجر و خراج. خمس این اموال به دستور آیه هفتم سوره حشر میان اصناف مذکور در آیه تقسیم می‌شود. از نظر شافعیه میان فیء و غنیمت از حیث وجوب اخراج خمس و موارد مصرف تفاوتی وجود ندارد. از نظر امام ابوحنیفه خمس به اموال فیء تعلق نمی‌گیرد، ولی ماوردی عقیده او را خلاف مدلول آیه مورد اشاره می‌داند. در مذهب امام مالک چنانکه قرطبی و غیر او تصریح کرده‌اند، تصرف در فیء به نظر و اجتهاد امام بستگی دارد و او بدون تقدیر و با تکیه بر اجتهاد خود، بخشی را به اقارب می‌دهد و ما بقی را در مصالح مسلمین مصرف می‌کند. دلیل مالکی‌ها علاوه بر عدم ذکر هر نوع تقدیر و تقسیمی در متن آیه، روش خلفای راشدین است (السید سابق ۷۳/۳). حجت شافعی‌ها علاوه بر قیاس به غنایم، حدیث «مالی مما افاء الله علیکم الا الخمس والخمیس مردود علیکم» می‌تواند باشد. از نظر امامیه فیء اموال بنی‌نضیر که آیه ششم از سوره حشر ناظر به آن است، حکم مخصوص دارد و اختصاصاً از آن پیامبر است. سایر موارد مشمول حکم آیه هفتم است و در هر حال مصارف آن موارد مذکور برای تقسیم غنایم نخواهد بود. اموال فیء به طور کامل از آن خداوند، پیامبر، مؤمنان بنی‌هاشم، ایتام، مساکین و ابناء سبیل که همه باید از

بنی هاشم باشند خواهد بود (مغنیة، التفسیر المبین، ۷۳۰).

غنیمت

در این که غنایم جنگی، یعنی آنچه از طریق جنگ با غیر مسلمانان و در همان حال جنگ از آنان به دست می آید، متعلق خمس است اختلافی نیست و اساساً قدر متیقن موضوع خمس همین اموال است. ماورای این قدر متیقن مورد اختلاف است. از نظر فقهای امامیه آنچه با اذن پیامبر یا امام بدون سرقت و خیانت و اختلاس (غیلة) از اهل حرب به دست آید یا از طریق صلح یا به عنوان فداء از آنان دریافت شود، مشمول عنوان غنیمت است. حتی گفته شده آنچه از طریق سرقت و خیانت و اختلاس تحصیل می شود هم از حیث دلالت لغوی و هم از لحاظ حکم شرعی مشمول عنوان غنیمت است و تنها تفاوتی که وجود دارد این است که بر خلاف قسم اول که از آن امام است، اینگونه اموال از آن شخص تحصیل کننده است. فقهای امامیه تا آنجا پیش رفته اند که بیشتر آنان اموال تحصیل شده از اهل بغی را هم غنیمت شمرده اند (العاملی، ۲/۶۶). دلیل امامیه لفظی است. از نظر آنان در آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...» لفظ «ما» اسم موصول است و موصولات هم از الفاظ عموم محسوبند. لفظ «من» هم برای تبیین است و حاصل کلام این است که هر آنچه از اعیان و منافع به دست آورید خمس آن به نحو مقرر در آیه مصرف خواهد شد (مغنیة، التفسیر المبین ۲۳۳). در مقابل از نظر اهل سنت در عرف اهل شرع غنیمت جز بر آنچه در حین جنگ و از طریق توسل به قتال از غیر مسلمانان اهل حرب به دست آمده، قابل اطلاق نیست. استدلال اهل سنت اولاً شأن نزول آیات است؛ ثانیاً عرف اهل شرع و مدلول متعارف عنوان غنیمت در عصر رسالت و تشریع و ثالثاً اکتفا به قدر متیقن یا به تعبیر شافعی ها «اخذ بأقل ما قیل» در مسائل و مقادیر مورد اختلاف. به نظر می رسد این گونه دلایل که نزد امامیه هم مقبول است و هر کدام در محل خود به تناسب بحث مورد استدلال واقع شده اند، برای تخصیص عموم الفاظ آیه و عدول از ظاهر آن کافی باشد. امامیه خود با استناد به همین گونه دلایل، از ظاهر عناوین عام «ذوی القربی»، «یتامی»، «مساکین» و «ابن السبیل» که از الفاظ عام همین آیه اند، عدول کرده و آنها را به بنی هاشم تخصیص داده اند. تمسک به ظاهر دلایل منقول اصل

اولی است ولی چون دلالت عام بر مصادیق خود خصوصاً پیش از تخصیص نزد همه از نوع دلالت ظنی و بسیار شکننده است، تخصیص آن البته به استناد مخصص معتبر همیشه ممکن است. غنیمت هم، چون برخی دیگر از الفاظ نظیر صوم و صلوة پس از ورود شرع دارای حقیقت شرعی است و چون حقایق شرعی بر حقایق لغوی مقدمند، ترجیح مفهوم شرعی بر مدلول لغوی آن اولی است.

معدن

معدن در اصطلاح فقهی هم بر زمین محتوی اشیاء ارزشمند اطلاق می شود و هم بر اشیاء ارزشمند موجود در زمین (نزیه حماد، ۲۵۶). در مباحث خمس و زکات معنای دوم مورد نظر است. معادن به اعتبارات مختلف تقسیم شده اند و اینکه چه اقسامی از آن متعلق خمس است محل خلاف است. از نظر امامیه تمام اشیاء مستخرج از زمین به شرط قابلیت انتفاع، متعلق خمس خواهند بود. میان نمک، گچ، سنگ، آهن، سرب، مس، نفت، قیر، گوگرد، یاقوت، فیروزه، عقیق و غیر این ها تفاوتی نیست (العاملی، ۶۶/۲). حنبلی ها بر همین اعتقاد بوده اند. تفاوتی که وجود دارد این است که از نظر آنان آنچه از معادن اخذ می شود ربع عشر است آن هم به عنوان زکات نه از باب خمس (الفرّاء، ۱۲۷). حال آن که از نظر شافعی تنها طلا و نقره متعلق حقوق عمومی واقع می شوند و درباره میزان این حق هم در مذهب او سه قول وجود دارد. قول اول قائل به اخراج خمس و قول دوم معتقد به ربع عشر است. قول سوم میان معادنی که استخراجشان مستلزم هزینه زیاد است و غیر آنها قائل به تفکیک شده. در صورت اول قائل به ربع عشر و در صورت دوم قائل به استخراج خمس است. از نظر شافعی هم خمس معادن در اصناف هشتگانه زکات مصرف می شود. امام ابوحنیفه تنها معادن قابل انطباع (چکش خور) نظیر طلا، نقره، سرب، مس و آهن را متعلق مشمول دانسته و معادن غیر قابل انطباع نظیر انواع سنگ ها و معادن مایع را مشمول احکام خمس و زکات تلقی نکرده است؛ گرچه شاگرد او قاضی ابویوسف معادن قابل استعمال به عنوان زیور آلات را مشمول شمرده است (الموردی، ۲۱۶). از نظر حنفی ها هم مصارف این گونه اموال همان موارد مقرر برای زکات است.

گنج

گنج که به آن کنز و رکاز هم می‌گویند از نظر جمهور فقها یعنی شافعیه، مالکیه و حنابله عبارت است از اموالی که در جاهلیت در اراضی موات یا شوارع عام دفن شده باشد (الماوردی، ۲۱۷، نزیه حماد، ۱۴۶). ولی از نظر ابوحنیفه عبارت است از هر آنچه در زمین موجود است، خواه به طور طبیعی خواه از طریق دفن (نزیه حماد، ۱۴۴). در منابع فقهی امامیه گنج عبارت است از آنچه از روی قصد در زمین دفن شده است. این منابع اموال دفن شده در دارالحرب را مطلقاً و اموال مدفون در دارالاسلام را به شرط فقد اثر یا نشانه، گنج تلقی کرده‌اند (العاملی، ۶۸/۲). در این میان ظاهریه با انحراف از اصول اهل سنت شرط جاهلیت را مؤثر ندانسته و به جای آن گفته‌اند کافی است دفن کننده، غیر مسلمان باشد.

دلیل تعلق خمس به رکاز از نظر اهل سنت حدیث «فی الرکاز الخمس» است. با وجود این امام ابوحنیفه معتقد بوده که پیداکننده رکاز میان اظهار و اخفای آن مخیر است و در صورت اظهار هم امام میان اخراج خمس و ترک آن مخیر است (الماوردی، ۲۱۷). حسن بصری هم گنج یافت شده در دارالحرب را متعلق خمس و آنچه را که در دارالاسلام پیدا شده مشمول احکام زکات دانسته است ولی ظاهر حدیث مورد اشاره که متفق علیه مسلم و بخاری است حجتی است علیه این گونه اقوال.

غوص

غوص اشیاء ذی قیمت مستخرج از دریاست از قبیل مروارید، مرجان و عنبر. طلا و نقره هم اگر از مسکوکات اسلامی نباشند از مصادیق غوص محسوب می‌شوند. شرط غوص، استخراج از دریاست. اشیاء موجود در ساحل یا شناور بر سطح آب غوص نیستند، اگر چه از طریق الحاق به مکاسب ممکن است متعلق خمس واقع شوند. اینها تعاریف و مصادیق و احکام فقه امامیه است (العاملی، ۶۶/۲، مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ۱۱۷/۲، هاشم جمیل، ۲۱۳/۱). عنوان غوص ظاهراً در منابع فقه اهل سنت وجود ندارد و جز آنچه از قاضی ابو یوسف در خصوص اخراج خمس از عنبر که ابو عبید آن را به حسن بصری و ابن شهاب زهری هم نسبت داده، در میان اهل سنت فتوایی

درباره تعلق خمس به اموال مستخرج از دریا نقل نشده است. بنا بر آنچه در کتاب الاموال آمده در عصر رسالت اشیایی از دریا استخراج می شده ولی هیچ سنت صحیحی در این باره نقل نشده است. ظاهر این است که اینگونه اشیاء ملحق به اموال مورد عفو نظیر اسب و برده است؛ نیز به نظر می رسد که دلیل قائلین به تعلق خمس به اشیاء مستخرج از دریا قیاس باشد؛ قیاس بر معادن (ابو عبید، ۳۴۰).

ربح مکاسب

از میان مذاهب اسلامی تنها امامیه قائل به وجوب اخراج خمس ربح مکاسب بوده اند. مکاسب مورد نظر هم اعم است از تجارت، زراعت و غرس اشجار و به طور کلی هر آنچه اطلاق عنوان اکتساب بر آن درست باشد و مشمول زکات واقع نشود. حتی اگر این زیاده از طریق نماء و تولد و افزایش خود به خود قیمت باشد. گرچه گفته شده که در کتاب تحریر با تعلق خمس در موارد افزایش قیمت مخالفت شده است (العاملی، ۶۷/۲؛ مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ۱۱۷/۲). ربح مکاسب هم همچون غوص از نظر اهل سنت مشمول احکام خمس نیست. دلیل امامیه روایات منقول است.

حلال آمیخته با حرام

از نظر امامیه چنانچه اموال حلال کسی با مال حرامی آمیخته شود به نحوی که نه میزان مال محرم و نه مالک آن معلوم باشد، اموال مزبور متعلق احکام خمس واقع خواهند شد. از نظر آنان اخراج خمس موجب تطهیر چنین مالی است (العاملی، ۶۷/۲، مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ۱۲۰/۲). تدبیر مقرر در فقه امامیه ظاهراً برای خروج از محذور است، تصرف مالک چنین مالی به دلیل ملازمه با تصرف در مال غیر ممنوع و منع از تصرف هم با قاعده تسلیط و حقوق مالکانه او در تراحم است. پس لابد بهترین راه حل تطهیر مال و رفع حظر از راه اخراج خمس است. فقهای اهل سنت در این مورد هم قائل به تعلق خمس نیستند. از نظر آنان، مالک چنین مالی با اجتهاد خود آنچه را قطعاً حرام یا دست کم مشتبّه می داند اخراج می کند و برای مصرف در وجوه مصالح مسلمین در اختیار متولیان این گونه امور قرار می دهد.

زمینی که ملکیت آن از مسلمان به ذمی منتقل شده است

این مورد هم از اختصاصات فقه امامیه است. از نظر آنان زمینی که از مسلمان به اهل ذمه منتقل شده مشمول احکام خمس است. با وجود تصریح بعضی از روایات به انتقال از طریق بیع، فتاوی فقهای این مذهب طریق انتقال را اعم از بیع و غیر آن دانسته‌اند. این که جهت یا انگیزه انتقال چه بوده، موثر در مقام نیست. حتی فروش بالا صاله یا تبعی زمین هم مورد نظر نیست. بنا بر این اگر ذمی خانه یا باغی از مسلمانان بخرد، عرصه آن متعلق خمس خواهد بود. انتقال زمین مورد نظر پیش از اخراج خمس و حتی اقاله بیع اول هم موجب خروج آن از شمول احکام خمس نخواهد بود. نکته قابل توجه آن است که بیشتر اصحاب امامیه از جمله ابن عقیل، ابن جنید، مفید، سلار و عامه متأخران این مورد را در شمار متعلقات خمس ذکر نکرده‌اند (العاملی، ۷۳/۲). امروزه هم برخی معاصران چنین مسأله‌ای را موضوعاً منتفی می‌دانند (مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ۲/۱۲۰). آنچه از اهل سنت در این باره نقل شده این است که به اعتقاد محمد بن حسن شیبانی شاگرد امام ابوحنیفه، چنانچه مسلمانی زمین عسری خود را به اهل ذمه بفروشد چنین انتقالی سبب سقوط عشر نخواهد بود.

ارث و هبه و صدقات

از میان فقهای مسلمین تنها ابوالصلاح از امامیه احکام خمس را در ارث و هبه و صدقه جاری دانسته است. دلیل او این است که اینگونه اموال هم مشمول عنوان عام اکتساب‌اند. ابن ادریس و علامه از فقهای این مذهب با استناد به اصل براءت و شک در سبب، قول او را مردود دانسته‌اند، ولی مصنف لمعه و شارح آن قول ابوالصلاح را ترجیح داده‌اند گرچه از نظر شارح، فتاوی متعارض مصنف مشعر به توقف است.

۵-۲. نصاب اموال متعلق خمس

مشهور فتاوی امامیه با استناد به عموم ادله، در غنایم، قائل به نصاب خاصی نیست. شیخ مفید بر خلاف نظر مشهور نصاب غنایم را بیست دینار دانسته است. نصاب غوص یک دینار، نصاب کنز بیست دینار و نصاب معدن هم بنا بر یک نظر کم طرفدار بیست

دینار است. ربح مکاسب هم پس از اخراج هزینه‌های متعارف سالیانه مالک و خویشان واجب النفقه او مشمول احکام خمس واقع می شود. در سایر موارد به اتفاق، نصاب، شرط تعلق نیست و در خصوص معدن هم به اعتقاد اکثر اصحاب امامیه، نصاب خاصی مورد نظر نیست و اقل مسمای معدن برای تعلق خمس کافی است ولی در هر حال درکنز و غوص و معدن بنا به قول اعتبار نصاب، اخراج هزینه‌های لازم برای تحصیل و حیات ضروری است و حد نصاب، پس از کسر این هزینه‌ها ملاک خواهد بود (العاملی، ۷۶-۷۷/۲۰، مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق). نزد اهل سنت فیه و غنایم و رکاز نصاب معتبری ندارند. تنها در خصوص معادن، مالک و شافعی و احمد و فقهای مذهب ظاهری نصاب زکات را شرط دانسته‌اند یعنی دویست درهم در نقره و بیست مثقال در طلا بعد از تصفیه و قالب‌ریزی. ابوحنیفه و فقهای زیدی در این مورد هم قائل به اعتبار نصاب نبوده‌اند (الماوردی، ۲۱۶؛ الفراء، ۱۲۷). دلیل قائلین به عدم اعتبار نصاب در تمام موارد اطلاق ادله نقلی است.

۲-۶- مصارف خمس

با وجود ذکر موارد مصرف خمس در آیه غنیمت، فقها و مفسرین در این باره باهم اختلاف کرده‌اند و در چگونگی تقسیم خمس و وجوه مصرف آن آرای متعدد مطرح نموده‌اند.

از نظر امامیه و زیدیه خمس به نحو مذکور در آیه به شش قسم تقسیم می شود. زیدیه سهم خداوند را در مصالح عمومی مسلمین مصرف می‌کنند و پنج سهم دیگر را از آن پیامبر، ذوی القربی از بنی هاشم، ایتام، مساکین و مسافران مسلمان می دانند. به اعتقاد امامیه سه سهم خداوند، پیامبر و ذوی القربی که معادل نصف خمس است از آن امام است که در صورت حضور، به خود او و در زمان غیبت به نواب وی یعنی فقهای عدول و جامع شروط فتوی از امامیه پرداخت می شود. نواب هم بسته به نظر خود یا آن را در مصالح ایتام، مساکین و ابنا‌ی سبیل بنی هاشم مصرف می‌کنند یا آن را به عنوان امانت تا زمان ظهور نگهداری می کنند و در صورت خطر وفات، نزد افراد قابل اعتماد و دیعه می گذارند. سه سهم دیگر مخصوص ایتام، مساکین و ابنا‌ی سبیل از بنی هاشم

است به شرط ایمان، فقر و انتساب از جهت پدر (العاملی، ۷۸/۲؛ هاشم جمیل، ۲۰۹/۱).

از نظر فقها و مفسران اهل سنت ذکر اسم خداوند در صدر آیه غنیمت از باب تبرک و تعظیم و برای استفتاح کلام است. خداوند که خود مالک بلا منازع هستی و بی نیاز مطلق است سهمی از خمس ندارد (البیضاوی، ۳۴۹/۱؛ المراغی، ۴/۴؛ الصابونی، ۶۸۵/۱). از فقهای تابعین حسن بصری، قتاده، عطاء و ابراهیم نخعی بر این اعتقاد بوده‌اند و بعدها جمهور اهل سنت از همین نظر طرفداری کرده‌اند. از میان صحابه ظاهراً تنها ابن عباس قائل به سهم خداوند بوده است. از نظر او سهم مزبور در مصالح کعبه مصرف خواهد شد. شافعی، حنابل و ظاهریه خمس را به پنج قسم تقسیم می‌کنند: سهم پیامبر، ذوی القربی یعنی اهل ایمان از بنی هاشم و بنی مطلب، ایتام، مساکین و مسافران مسلمان (الماوردی، ۲۲۷). از نظر شافعی و اصحاب او سهم پیامبر پس از وفات در مصالح مسلمین نظیر تجهیز سپاه و بنای قلاع و بناهای عمومی و رواتب قضات و دیگر صاحب منصبان مصرف می‌شود. در تقسیم سهم ذوی القربی هم میان صغیر و کبیر و غنی و فقیر تفاوتی نخواهد بود، ولی زنان از آن میان، مستحق نصف سهم ذکورند و اولاد بنات به طور کلی محرومند. تخصیص سهم ایتام موقوف به دو شرط حاجت و صغر است. از نظر شافعی مسکین کسی است که دارایی او به قدر کفایت و رفع مایحتاج نیست. سهم چهارم از آن چنین کسانی است. در سهم ابن سیل هم میان ابتدای سفر و استمرار آن تفاوتی نیست. کافی است سفر آنان مباح باشد و خود قادر به تأمین مخارج مسافرت نباشند (الماوردی، ۲۲۷؛ الشیرازی، ۲۴۶/۲).

حنفیة معتقدند که خمس را به سه سهم باید تقسیم کرد. مستحقین آن سه سهم هم عبارتند از ایتام، مساکین و ابناء سیل مسلمین. از نظر آنان ذکر اسم خداوند در صدر آیه چنان که جمهور هم گفته‌اند برای تبرک و تعظیم است؛ سهم پیامبر و ذوی القربی هم با وفات ایشان ساقط می‌شود. تخصیص سهم ذوی القربی در برابر نصرت و یاری آنان به پیامبر بوده و بعد از وفات پیامبر نصرت و یاری آنان منقطع و موضوعاً منتفی شده است (الماوردی، ۲۲۷، الصابونی ۶۸۶/۱، القدوری، ۴۳۵).

در این میان مالکیه معتقدند که ذکر اصناف مندرج در آیه، تمثیلی است نه حصری و

تملیکی. بنا بر این خمس به عنوان یکی از درآمدهای عمومی به بیت المال تعلق می گیرد. متولیان بیت المال به اجتهاد خود و با مراعات وجوه تقدم و تأخر مصالح، آن را در موارد مذکور در آیه و غیر آن مصرف می کنند. دلیل مالکيه برخي سنت‌های منقول است. از جمله این که پیامبر غنایم هوازن را که متعلق خمس بوده به اجتهاد خود، رد کرده و به آنان پس داده است. یا این که درباره اسیران بدر گفته است اگر مطعم بن عدی زنده بود و از من می خواست که این اسیران را رها کنم در خواست او را می پذیرفتم. همینطور حدیث صحیحی که در آن پیامبر فرموده است: «مالی مما افاء الله علیکم الا الخمس والخمس مردود علیکم». از نظر مالکيه اگر ذکر اصناف مندرج در آیه برای حصر و تملیک بود پیامبر در موارد مذکور به اجتهاد خود عمل نمی کرد. بعضی از معاصران نظر مالکيه را موجه و قابل دفاع دانسته اند (الصابونی، ۱/ ۶۸۷).

کتابشناسی

قرآن کریم

- ابن سلام، ابو عبید القاسم، الاموال، بیروت، دارالحدیث، ۱۹۸۸.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵.
- ابن منظور، جمال الدین الافریقی، لسان العرب، قم، ادب الحوزة، ۱۴۰۵.
- ابو حیان النحوی، البحر المحیط، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۳.
- البیضاوی، ناصرالدین عبدالله بن عمر، انوار التنزیل واسرار التأویل، قاهره مطبعة مصطفى البابي، ۱۹۶۸.
- جمیل عبدالله، هاشم، مسائل من الفقه المقارن، بغداد، بیت الحکمة، ۱۹۸۹.
- حماد، نزیه، معجم المصطلحات الاقتصادية فی لغة الفقهاء، ویرجینیا، المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۹۹۳.
- الرازی، عبدالقادر محمد بن ابی بکر، مختار الصحاح، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳.
- رضا، رشید، المنار فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- سابق، السید، فقه السنة، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۶.
- السیوری، فاضل مقداد، کنزالعرفان فی فقه القرآن، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۳.

السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت، المكتبة الثقافية، ۱۹۷۳.

السیوطی، جلال‌الدین والمحلّی، جلال‌الدین، *تفسیر الجلالین*، قاهره، مطبعة مصطفى البابي، ۱۹۸۶.

الشیرازی، ابواسحاق علی بن ابراهیم، *المهذب فی فقه الامام الشافعی*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
الصابونی، محمد علی، *روائع البیان فی تفسیر آیات الاحکام*، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۶.
الطباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالتعارف، بی تا.

الطبرسی، فضل بن الحسن؛ *مجمع البیان*، تهران، المكتبة العلمية الاسلامية، بی تا.
الطبری، محمد بن جریر، *جامع البیان*، قاهره، دارالمعرفة، ۱۳۲۹.

العاملی، زین‌الدین الجبعلی، *الروضة البهیة*، بیروت، دارالعالم الاسلامی، بی تا.
القرّاء، ابو یعلی محمد بن الحسین، *الاحکام السلطانية*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۰.
الماوردی، ابوالحسن البصری البغدادی، *الاحکام السلطانية*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۹۰.
القرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۰.
المراغی، احمد مصطفی، *تفسیر المراغی*، بیروت، دارالفکر، بی تا.

مغنیة، محمد جواد، *فقه الامام جعفر الصادق*، بیروت، دارالتعارف، ۱۹۸۲.

همو، *التفسیر المبین*، تهران، نشر توحید، ۱۹۸۳.

النیسابوری، نظام، *رغائب الفرقان فی غرائب القرآن*، قاهره، دارالمعرفة، ۱۳۹۹.